

...و آنگاه انقلاب



امیر طبرانی

لانتسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین) آل عمران (-) کافران چنین نپندارند که فرصتی که به آن ها داده می شود به نفع آن ها است بلکه مهلتی که آنها از آن برخوردار می شوند در جهت افزایش گناهان آنها است و برای آنها عذابی دردناک تدارک دیده شده است.

وقتی اساس و بنیان یک نظام و سیستم معیوب باشد، ظاهر آراسته و مدرن آن تنها موجب فریب کارگزاران آن را فراهم می سازد و جلوی فروپاشی آن را نمی گیرد. اصل و اساس انقلاب ساختار فاسد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی رژیم پهلوی بود.

در سال ۱۹۷۸ جامعه شناسی به نام ایزنشتات (Eisenstadt) کتابی به نام انقلاب و تحولات اجتماعی در آمریکا منتشر ساخت. در آن کتاب وی با تحلیل جوامعی نظیر ایران و... ساختار این کشورها را با عنوان «نئوپاتریمونیا» تعریف کرده بود که به معنای جوامع پدرسالار جدید قابل تعریف بود. این کتاب در دوران انتشار نه تنها در کشورهای مورد مطالعه وی واز جمله ایران دیده نشد، بلکه ظاهراً در خود آمریکا نیز چندان مورد توجه قرار نگرفت. گرچه چنان که شاهد هستیم تمام پیش بینی های وی در باره این جوامع صورت تحقق به خود گرفت و رژیم های این کشورها یکی پس از دیگری دستخوش تغییر شدند. شاه، سوموزا، مارکوس و پوفیریودیاس یکی بعد از دیگری سرنگون شدند. ایزنشتات رژیم این کشورها را چنین تحلیل و ارزیابی کرده بود: «دولت های آن دسته، از دولت های نسبتاً مدرن شده ای هستند که در آنها ظاهراً حکومت بوروکراتیک مدرن و حزبی وجود دارد اما در حقیقت فرد قدرتمندی نه از طریق پیروی از قوانین غیر شخصی بلکه از طریق یک نظام گسترده حمایت شخصی بر جامعه حکومت می کند. چنین دولت هایی ممکن است از ظواهر دموکراتیک نظیر پارلمان ها، احزاب سیاسی، قوانین اساسی و انتخابات برخوردار باشند. اما همه به این موضوع اذعان دارند که تصمیمات ریاست دولت قطعی هستند. چرا که نظام حمایت ودر صورت لزوم ابزار سیاسی، تفسیر جابدارانه از قانون اساسی و پیروزی های انتخاباتی می شود. از نمونه های چنین دولتی می توان به حکومت مکزیک، نیکاراگوئه، فیلیپین و... ایران تحت حکومت محمدرضاشاه اشاره کرد.» (گلدستون- ۱۳۸۵ ص ۱۱۰)

برای آن که صحت نظر ایزنشتات را بررسی کنیم

شاهنشاهی و انقلاب ۶ بهمن مخالف است یا در زندان است و یا خروج از کشور» از سوی دیگر با توجه به نقشی که بعد از دکترین نیکسون به ایران و شاه واگذار شده بود حتی در صورت اتفاق خاصی در ایران بازهم به دلیل حمایت ویژه دولت آمریکا شاه باید می ماند.

اما تصور پیروزی سریع مردم و سقوط شاه نه فقط برای شاه و حامیانش بلکه برای مخالفان شاه اعم از آنان که قصد سرنگونی وی از راه مسلحانه و یا مسالمت آمیز را داشتند نیز غیر قابل باور بود. هنگامی که شعله های انقلاب آغاز شد وضعیت نیروهای سیاسی مصداق درستی از این شعار مردم بود: «پاران حق زنداندند یا کشته در میدانند» در نیمه دهه ۱۳۵۰ بسیاری از رهبران سیاسی در زندان بودند از رهبران سازمان های چریکی تا طالقانی و منتظری و هاشمی و سحابی و... بر اساس تئوری های موجود علمی و نیز بر اساس تجربیات موجود همگان بر این تصور بودند که سقوط شاه حداقل به چند سال زمان نیاز دارد و بدون نبرد مسلحانه مردم و نیروهای نظامی و فادار به سلطنت امکان پذیر نخواهد بود.

اما چرا چنین شد. چرا نظام و پادشاهی که در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ژاندارم منطقه بود و برای حفظ تاج و تخت همسایگانش یا به شاخ آفریقا و ویتنام نیروی نظامی اعزام می کرد به سرعت از میان رفت. چرا آن چه تا چهار ماه پیش از وقوع فکر نکردنی تصور می شد، به وقوع پیوست؟

اشتباهی که از زمان پیروزی انقلاب مردم ایران تا کنون از سوی بسیاری رخ داده است آن است که همگان بر این باورند که نظام شاه یک شبه و در عرض یک سال فرو ریخت.

گرچه امروز بعد از گذشت نزدیک به چهار دهه قضاوت راحت تر از آن دوره است. ولی واقعیت این است که آن اتفاق، امری گریز ناپذیر و حتمی بود که نه یک شبه بلکه محصول عملکرد سیستمی بود که حداقل ربع قرن سابقه داشت. زمینه های ۲۲ بهمن ۵۷ از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تدریج پی ریزی شده بود. سرکوب مخالفان و توقیفات مقطعی و دستاوردهای کوتاه مدت همگان را به این اشتباه انداخته بود که سایه شاه مستدام وابدی است. قرآن کریم این دستاوردهای کوتاه مدت و مقطعی رژیم هایی از قبیل رژیم پهلوی را عاملی در جهت کامل شدن دلایل و عوامل سقوط آنها بر شمرده و در این باره چنین می فرماید: «ولا یحسین الذین کفروا انما نملی لهم خیر

والذین کذبوا بآیاتنا سنستدرجهن من حیث لایعلمون (اعراف ۱۸۲)

کسانی که آیات و نشانه های ما را تکذیب و کتمان می کنند را به تدریج و از آن جا که در نمی یابند خواهیم گرفت (نابودشان خواهیم ساخت)

در میانه دهه ۱۳۵۰ یعنی یک سال پیش از شروع نخستین اعتراضات و تظاهراتی که به پیروزی مردم و سرنگونی سلطنت منجر شد، شاه با تکیه بر درآمد بادآورده نفت، با سرکوب نیروهای سیاسی، با اتکا به نیروی نظامی، امنیتی قدرتمند خود و سرخوش از حمایت بی دریغ دولت آمریکا به مثابه قدرت برتر و با حداقل یکی از دو ابر قدرت جهان، هیچ گونه تصویری از آن که قبل از پایان دهه مجبور به فرار از ایران بشود نداشت. این احساس حتی تا چندماه مانده تا پیروزی انقلاب نیز وجود داشت. در آن دوران نه تنها شاه و دولت آمریکا و سایر حامیان غربی شاه بلکه حتی دولت کمونیستی چین نیز چنین چیزی را تصور نمی کردند. هنگامی که بعد از واقعه ۱۷ شهریور هواکوفنگ رهبر چین در تهران به ملاقات شاه آمد ظاهراً همه چیز بر وفق مراد ارزیابی می شد. وقتی در مهر ۵۷ ویلیام سولیوان سفیر آمریکا در تهران طی نامه ای به وزارت خارجه متبوع خود نوشت: «فکر کردن به آن چه فکر نکردنی است» و در آن موضوع رفتن شاه را به عنوان یکی از گزینه های روی میز ایران مطرح ساخت، ساریونس و انس وزیر خارجه آمریکا را به یک چالش جدی با برژینسکی مشاور امنیت ملی کشاند. از نقطه نظر شاه و تنورسین های جهان سرمایه داری که شاه به پشتیبانی و حمایت آنها دلگرم بود رژیم شاه با توجه به موفقیت هایی که به ویژه در برنامه چهارم عمرانی به آن دست یافته بود و توانسته بود با نرخ رشد اقتصادی بیش از ده درصد استارت یک پیشرفت اقتصادی را بزند در راه ثبات اقتصادی گام بر می داشت. از سوی دیگر توفیق رژیم در از میان برداشتن نیروهای سیاسی مخالف چتر امنیتی ویژه ای برای وی ایجاد کرده بود. در طول کمتر از پنج سال ساواک بیش از ۳۴۰ تن را فقط در میدان های تیر و پای چوبه های دار، تیرباران و اعدام کرده بود. زندان هایش در تهران و مشهد و شیراز و اصفهان و... ملو از نیروهای سیاسی و مخالفان اعم از مذهبی و ملی و چپ بود. در پایان سال ۱۳۵۳ شاه آن چنان خود را یکه تاز میدان سیاست ایران می دانست که به هنگام اعلام تاسیس حزب رستاخیز به صراحت گفت: «دوران دودوزه بازی کردن ها به سر آمده، بجای کسی که با قانون اساسی و نظام